



سیر تحول مفهوم شهروندی در دوران مدرن و پسامدرن

حاکم قاسمی*

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه امام خمینی (ره) قزوین

لقمان کاظم پور

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی امام خمینی (ره) قزوین

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۰۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۰۳/۲۳)

چکیده

شهروندی مفهومی است که بر حقوق، وظایف و مشارکت شهروندان در جامعه ناظر است. این مفهوم نوع ارتباط میان جامعه سیاسی یعنی ملت و دولت را تداعی می‌کند. بر این اساس، شهروندی مجموعه حقوق، تکالیف و مسئولیت‌های اعضا و افراد جامعه در مقابل دولت است که طبق قانون و فارغ از نژاد، قومیت و جنسیت در روابط آحاد افراد جامعه با دولت برقرار می‌شود. شهروندی به‌عنوان مفهومی اجتماعی در طول تاریخ دچار تحولات زیادی شده است؛ از این رو امروزه این مفهوم با گذشته تفاوت دارد. پرسش اساسی در مقاله حاضر این است که با توجه به تحول مفهوم شهروندی در طول تاریخ، این مفهوم از لحاظ حقوق و وظایف افراد جامعه در مقابل دولت در عصر مدرن و پسامدرن چه تغییری کرده است. برای پاسخ به این سؤال با استفاده از روش مطالعه تطبیقی، مفهوم شهروندی در دوره‌های مدرن و جهانی شدن یا پسامدرن بررسی می‌شود و ویژگی‌های آن در هر دوره، مشخص و سپس با یکدیگر مقایسه و تطبیق داده می‌شود. با این مقایسه و تطبیق، تحول مفهوم شهروندی، تبیین و تغییرات ایجادشده از نظر حقوق، تکالیف و مشارکت شهروندان در این دو دوره بیان می‌شود.

کلیدواژه‌ها

شهروندی، دوران مدرن، جهانی شدن

* E-mail: Ghasemi20@yahoo.com

۱- مقدمه

شهروندی همچون سایر پدیده‌های اجتماعی از نقطه‌ای تاریخی شکل گرفته و متناسب با تحولات تاریخی و اجتماعی روند تکاملی خود را طی کرده است. شهروندی از مفاهیم کلیدی در شناخت و توصیف جایگاه و وضعیت انسان حال و گذشته است (جریبی و شالی، ۱۳۸۹: ۱). مفهوم شهروندی سه عنصر مهم حقوق، وظایف و مشارکت افراد جامعه در تعامل با دولت و حاکمیت را در بر می‌گیرد. حقوق، مجموعه حقوقی را شامل می‌شود که طبق قانون به افراد اعطا می‌شود. وظایف، مجموعه مسئولیت‌هایی است که بر عهده افراد است و مشارکت نیز تلاش افراد جامعه برای رسیدن به اهداف را تعیین می‌کند. باتوجه به این تعریف‌ها گفتنی است شهروندی در دوره‌های مختلف تاریخی گاهی به صورت محدود (مانند دوران باستان) و گاهی به صورت گسترده‌تر و در چارچوب مرزهای ملی و در قالب دولت - ملت مطرح شده است. امروزه (دوره جهانی شدن) به صورت جدیدتر و در سطحی وسیع‌تر تعریف می‌شود و جایگاه آن را نسبت به گذشته متمایزتر می‌کند؛ بنابراین، شهروندی مفهومی است که ساختار تاریخی و اجتماعی خاص خود را دارد و همچون سایر مفاهیم اجتماعی دچار تغییرات مفهومی زیادی شده است. در این مقاله سعی شده است باتوجه به سه عنصر حقوق، وظایف و مشارکت، مفهوم شهروندی در سه دوره تاریخی (سستی، مدرن و پسامدرن)، مقایسه و تحولات پیش‌آمده برای آن بررسی شود؛ از این رو سؤال این است که مفهوم شهروندی باتوجه به سه عنصر حقوق، وظایف و مشارکت در طول تاریخ چه تحولی پیدا کرده است.

بررسی‌ها نشان می‌دهد مفهوم شهروندی به عنوان مفهومی اجتماعی از لحاظ حقوق، وظایف و مشارکت دچار تحولات گسترده شده است و همچنان ظرفیت بالایی برای رشد و گسترش خود دارد. روش گردآوری اطلاعات برای نتیجه‌گیری در این مقاله، کتابخانه‌ای و روش تجزیه و تحلیل داده‌ها تحلیلی - توصیفی است. برای اکتشاف تغییرات و تحولات مفهوم شهروندی در طول تاریخ و به‌ویژه دوره‌های مهم تاریخی نیز از روش مقایسه‌ای استفاده شده است.

۲- چارچوب مفهومی

شهروند از کلمه «شهر» به معنای «جامعه انسانی» و پسوند «وند» به معنای «عضو وابسته به این جامعه» تشکیل شده است (نوابخش، ۱۳۸۲: ۶). در دوران باستان، «سپته» به معنای شهر اجتماع سیاسی کوچکی بود که اعضا یا ساکنان از طریق نهادهای مذهبی و سیاسی مشترک آن را اداره می‌کردند. این سپته‌ها فدراسیون‌های مستقل از قبایل متحد بودند؛ مانند آتن، سپته‌ای دموکراتیک و اسپارت که سپته‌ای اشرافی بود. این اجتماعات سرزمین‌های کوچک و مستقل بودند که یک مرکز شهری و قصبات روستایی در اطراف داشتند. در این جوامع به فردی «شهروند» گفته می‌شد که به یک سپته متعلق بود (فراهانی، ۱۳۸۹: ۲۱-۲۰). آنتونی گیدنز تعریف دیگری از شهروندی دارد. او می‌گوید «شهروند، عضو یک اجتماع سیاسی است که حقوق و وظایفی در ارتباط با این عضویت دارد» (حسین آبادی و تقوایی، ۱۳۸۸: ۳).

شهروندی به عنوان یک پایگاه و نقش اجتماعی مدرن و فراگیر شامل مجموعه‌ای به هم پیوسته از حقوق و وظایف برابر همگانی، ناظر به احساس تعلق اجتماعی به جامعه و مؤثر در مشارکت همگانی، برخوردار است.

عدالانه و منصفانه تمام اعضای جامعه از مزایا، منابع و امتیازهای فارغ از تعلقات نژادی، قومی، طبقاتی، فرهنگی و مذهبی است (توسلی و نجاتی حسینی، ۱۳۸۳: ۲). «شهروندی در حقیقت مجموعه‌ای از ارتباطات عمده بین مردمی است که می‌خواهند از حالت طبیعی اجتناب ورزند؛ یعنی حالتی که زندگی به صورت منزوی، فقیرانه و حیوانی جریان دارد. از این رو شهروندی نوعی توافق و قرارداد اجتماعی است که هدف اصلی آن ارتقای رفاه و امنیت در سطح جامعه است و به این امر می‌پردازد که افراد یک جامعه باید چگونه رفتار کنند تا به این هدف برسند» (فراهانی، ۱۳۸۹: ۸).

از دید بریای ترنر، «شهروندی مجموعه حقوق و وظایفی است که به افراد، ماهیت قانونی و رسمی اعطا می‌کند و آن را مستلزم نهادینه شدن حقوق اجتماعی و سیاسی می‌داند» (شیانی، ۱۳۸۱: ۱۰)؛ از این رو شهروندی، مجموعه حقوق، وظایف افراد و چگونگی مشارکت آنها برای تحقق اهداف جامعه را شامل می‌شود که براساس قانون به افراد جامعه تعلق می‌گیرد و نحوه و میزان مشارکت آنها را مشخص می‌کند. بر این اساس، برای مطالعه مفهوم شهروندی لازم است سه عنصر حقوق، وظایف و مشارکت افراد جامعه تبیین و تعریف شود. با تعریف این سه عنصر، امکان مقایسه مفهوم شهروندی در دوره‌های تاریخی و استخراج تحول مفهوم شهروندی فراهم می‌شود.

۱- حقوق، مجموعه حق بهره‌مندی از امتیازهایی است که برای بهره‌مندی از منافع مادی و معنوی و موقعیت‌های اجتماعی به افراد جامعه تعلق می‌گیرد. این حقوق براساس قانون مشخص می‌شود و به تمام افراد جامعه فارغ از تعلقات نژادی، قومی یا تفاوت‌های جنسیتی تعلق می‌گیرد.

۲- وظایف به مجموعه مسئولیت‌هایی اشاره دارد که تعهدات اجتماعی فرد و مسئولیتش در قبال دیگران و جامعه را مشخص می‌کند و از افراد جامعه انتظار می‌رود آنها را انجام دهند. وظایف و مسئولیت‌ها نیز برای افراد جامعه براساس قانون مشخص می‌شود. وظایف و مسئولیت افراد و دولت به صورت متقابل تعریف و مشخص می‌شود؛ یعنی افراد در مقابل یکدیگر به صورت متقابل وظایف و مسئولیت دارند. افراد در مقابل دولت وظایف و مسئولیت‌هایی بر عهده دارند و در مقابل، دولت‌ها نیز در قبال افراد جامعه دارای وظایف و مسئولیت هستند.

۳- مشارکت، حقی از حقوق افراد محسوب می‌شود و به تلاش جمعی افراد جامعه و فعالیت آنها برای دستیابی به اهداف مشترک اشاره دارد که با دستیابی به آنها منافع همه اعضای جامعه تأمین می‌شود. هماهنگی آحاد افراد جامعه برای رسیدن به اهداف مشترک جمعی و تعریف شده در قانون، با مشخص شدن میزان و نحوه مشارکت آنها برای فعالیت و انجام وظایف و مسئولیت‌هایی شکل می‌گیرد که بر عهده دارند. از این رو مشارکت، فرایندی است که طی آن مردم با بهره‌مندی از بخشی از حقوق اجتماعی خود (بهبود عاقلانه و آگاهانه) و با قبول گوشه‌ای از مسئولیت‌های تعریف شده در قانون، تلاش می‌کنند به اهداف از پیش تعیین شده برای یافتن هویت فردی و جمعی در جامعه برسند.

در این مقاله با توجه به تعاریف ارائه شده از مفهوم شهروندی و عناصر آن سعی می‌شود معنا و مفهوم شهروندی در دوره‌های مختلف تاریخی، بررسی و با مقایسه این مفهوم در دوره‌های مختلف تاریخی، سیر تحول مفهوم شهروندی تبیین شود. با توجه به اینکه بررسی موضوع در همه اعصار و دوره‌های تاریخی میسر

نیست، تاریخ براساس ویژگی‌های هر دوره به سه دوره مهم تاریخی تقسیم می‌شود و مبنای مطالعه قرار می‌گیرد. این سه دوره تاریخی عبارتند از دوره سنتی، دوره مدرن و دوره پسامدرن (عصر جهانی شدن). این دوره‌ها هر کدام باتوجه به جریان‌ها و ویژگی‌هایشان وضعیتی پیدا کرده‌اند که آنها را از دیگر دوره‌ها متمایز می‌کند. مفهوم شهروندی نیز در هر دوره تاریخی باتوجه به ویژگی‌ها و شرایط تاریخی، معنا و مفهومی متناسب با آن دوره پیدا کرده است. مقایسه این معنا و مفهوم در این سه دوره تاریخی تحول مفهوم شهروندی را مشخص می‌کند.

۳- مفهوم شهروندی در دوران مدرن

شهروندی در دوران مدرن با دو مسئله مهم روبه‌رو شد؛ یکی، انقلاب بزرگ فرانسه و دیگری شکل‌گیری دولت - ملت‌ها (همان ترکیب دو مفهوم دولت و ملت) بود که از روح حاکم بر انقلاب فرانسه تأثیر پذیرفت.

۳-۱- انقلاب فرانسه

«نقطه عطف واقعی در نظریه مدرن شهروندی در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه تحقق یافت؛ جایی که شهروندان موفق به وضع همه قوانین - نه فقط حقوق اساسی یا قانون اساسی - شدند که در سایه آن زندگی کنند (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۱۱۹)». قبل از ۱۷۸۹، عضویت اجتماعی در فرانسه با مفاهیم ماقبل مدرن تابعیت، سلسله مراتب و سلطه تعیین می‌شد. حاکمیت به‌عنوان عامل تعیین‌کننده شهروندی در شخص پادشاه قرار داشت که اقتدارش بر ادعای نمایندگی خدا روی زمین استوار بود.

«انقلاب از همان ابتدا از مفهوم ملت به شیوه‌ای مترقی و سکولار بهره‌برداری کرد؛ یعنی حاکمیت مردم را جایگزین حاکمیت پادشاه کرد. «سی‌یس» در رساله معروفش با عنوان «طبقه سوم چیست؟» ملت را مردم مشترکی (طبقه سوم) تعریف می‌کند که حقوقشان با نظام آریستوکراسی و پادشاهی نفی شده است (فالكس، ۱۳۸۱: ۴۷)». مخالفان سلطنت، خود را ملت نامیدند. ملت به معنی کلیه فرانسویان، بدون توجه به عنوان یا موقعیت بود. در اینجا مفهوم ملت بیش از هر چیز اندیشه تابعیت (شهروندی مشترک و برابر و به عبارتی وحدت مردم) را نشان می‌دهد. شعار انقلاب فرانسه (آزادی، برابری و برادری) بود که اندیشه ملی‌گرایی را در خود داشت و شاید رایج‌ترین شعار انقلاب (زنده باد ملت) بود (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۹۷۹).

تجربه قشر عامه یا به اصطلاح موسوم، شأن درجه سوم، همواره این بوده است که آنها هیچ چیز نبوده‌اند و بنابراین خواهان این بودند که همه چیز باشند و به برقراری نظامی مصمم شدند که در برابر شناسایی رسمی و حقوق و حرمت آنها تسلیم شود. «انقلاب فرانسه در تلاش برای اجرای ایده‌های سی‌یس یک برهه حیاتی در شکل‌گیری مدرنیته بود. حقوق، فقط به گروه‌های ممتاز اعطا نمی‌شد؛ بلکه در بستر ملتی که نماینده اراده مردم بود به شهروند منفرد تعلق می‌گرفت. محوریت حقوق از طریق انتشار «اعلامیه حقوق بشر و شهروند»^۱ در ۱۹۷۹

^۱. Declaration of Right of Man and Citizen

تثبیت شد (فالكس، ۱۳۸۱: ۴۷)». «تأکید می‌شود همه انسان‌ها در حقوق خود برابر هستند (اصل ۱ اعلامیه حقوق بشر و شهروندی)؛ حاکمیت در ملت نهفته است و اراده عمومی آن در قوانین متجلی می‌شود (اصل ۳ اعلامیه حقوق بشر و شهروندی) و این مهم با نمایندگان آنها در وضع قوانین محقق می‌شود (اصل ۶ اعلامیه حقوق بشر و شهروندی)» (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۱۲۱).

رژیم برابری در حقوق که مردم انقلابی آن را تحمیل کردند، بدون توجه به تفاوت عینی یک فرد، بالاتر از هر چیز شامل حقوقی می‌شد که به تضمین «حرمت انسانی» پردازد. «در قلب انقلاب، برداشت جدیدی از شهروندی قرار داشت که بر نیروی بالقوه عمومی و مساوات‌گرایانه این وضعیت تأکید می‌کرد؛ اما در مراحل رادیکال‌تر، انقلاب شهروندی، خدمت به ملت را نیز از طریق نمایش فضیلت مدنی و تعهد نظامی در بر گرفت و آزادی و برابری با برادری توأم شد (فالكس، ۱۳۸۱: ۴۸)».

۳-۲- دولت - ملت‌ها

قبل از انقلاب فرانسه و با پایان یافتن جنگ‌های سی ساله در سال ۱۶۴۸ در اروپا و امضای عهدنامه وستفالی، بازیگر جدیدی در عرصه سیاسی دنیا متولد شد که دولت - کشور نامیده شد. حوزه اقدام این نهاد به قلمرویی خاص برای تأمین هدف محافظه‌کارانه امنیت افراد خاصی محصور بود که در یک محدوده جغرافیایی زندگی می‌کردند. دولت، قلمرویی محدود به یک گروه اجتماعی خاص بود که خواهان امنیت خود بودند. پس کار ویژه کشور - دولت، تأمین امنیت جمعی بخشی محدود از انسان‌ها و شهروندان خود بود. در واقع سال ۱۶۴۸ نقطه عطفی در تاریخ سیاسی شهروندی مدرن است. قبل از این سال، شهروندان و مردم، زیر سلطه و اراده یک سویه اشراف بودند که کل امتیازات رایج جامعه در دستانشان بود و مردم به‌ناچار به لرد، کنت یا پادشاه وفادار بودند و حقوق و ظایف آنها را انجام می‌دادند و آن را در قالب «شهروندی» تعریف می‌کردند. در این سال (۱۶۴۸) دولت - کشور سرزمینی متولد شد و شهروندان این‌بار امنیت، هویت، وظایف و مشارکت خود را در مفهوم جدیدی به نام دولت - ملت تعریف می‌کردند؛ سیستمی که خود با قرارداد، آن را تأسیس کردند (سیف‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۲۹).

این قرارداد تشکیل‌دهنده مفهوم حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت افرادی که در یک قلمرو خاص دارای هویتی مشخص و تاریخی مشخص شد و عامل زاده‌شدن مفهوم ملیت شد. درون مایه اصلی شهروندی در دوران مدرنیته، مفهوم ملیت است. ملیت به‌مثابه تاریخ، فرهنگ سیاسی و احساس سرنوشت مشترک موجب می‌شود افراد نسبت به هموطنان خود احساس تعهد کنند. بدون این تعهد و پیوند محکم، تنها عاملی که در یک جامعه انسانی بین افراد ارتباط برقرار می‌کند، معامله متقابل و انعطاف‌ناپذیر بین افراد خودخواه خواهد بود. در این صورت، تنها از یک شهروندی بسیار ضعیف و یک دولت حداقلی بهره‌مند خواهیم بود. ملت را می‌توان «اجتماعی از مردم» دانست که اعضای آن با نوعی احساس یکپارچگی، فرهنگ و خودآگاهی ملی به همدیگر پیوند یافته‌اند (براتعلی‌پور، ۱۳۸۴: ۱۶۰-۱۵۹).

در شهروندی ملی دولت - ملت تک فرهنگی مدل مسلط می‌باشد. در چنین جوامعی فرض می‌شود شهروندان به‌عنوان اعضای یک فرهنگ ملی مشترک از حقوق یکسانی بهره‌مندند. «تی. اچ. مارشال» حقوق شهروندی (سیاسی، مدنی و اجتماعی) را از این زاویه می‌نگریست. به عقیده او «این حقوق، شهروندان را قادر می‌کند در

معیارهای مشترک تمدن شریک شوند و همچنین به همبستگی اجتماعی و متحدکردن ملت از طریق ایجاد یک حس مشترک درخصوص جماعت کمک می‌کند (نش، ۱۳۸۰: ۲۱۴). «در دولت - ملت‌های همگون‌ساز فرض بر این است که برای سهیم‌شدن کامل در فرصت‌ها و منافعی که شهروندان از آن بهره‌مندند، جذب‌شدن در فرهنگ ملی ضرورت دارد (نش، ۱۳۸۰: ۲۱۶)».

دولت ملی بر حاکمیتی مبتنی است که با برداشتی از خودی و بیگانه گره خورده است. ابزاری برای بیرون‌گذاری^۱ و درون‌گذاری^۲ است. بر این اساس، منافع «داخلی‌ها» در آن بر منافع «بیرونی‌ها» ارجحیت می‌یابد و در صورت تعارض میان وظیفه نسبت به هم‌میهنان و بشریت، اولی ناگزیر اولویت پیدا می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۲۴۰).

۴- گروه‌های واجد شهروندی در دوران مدرن

۴-۱ در عصر دولت- ملت

با شکل‌گیری دولت - ملت‌ها در سال ۱۶۴۸ مفهوم جدید وارد گفتمان سیاسی دولت‌ها شد که مفهوم «مرز» بود. این مفهوم، تحولات زیادی را با خود به همراه آورد و باعث تغییر در مفهوم شهروندی نیز شد. شکل‌گیری دولت‌ها بر پایه مرز این بار وظایف، نقش و مسئولیت‌ها بر پایه این مفهوم تعریف می‌شد. در دولت - ملت‌ها کسانی از شرایط شهروندی برخوردار بودند که در درون مرزهای کشور به دنیا آمده بودند و به عبارتی شهروندی با ترکیب مفهوم ملت بیشتر انحصاری شد؛ چون کسانی را در بر می‌گرفت که با ملیت آن در پیوند بودند. شهروندان ملی وظیفه داشتند به کشور خود وفادار باشند، از آن در مقابل دشمنان محافظت می‌کردند، به قانون اساسی احترام می‌گذاشتند و در امور سیاسی مانند انتخابات، شرکت در همه‌پرسی‌ها، پرداخت مالیات و ... شرکت می‌کردند. از یک طرف حقوقی نیز داشتند که شامل حق امنیت قضایی، حق امنیت زندگی و حیات، داشتن زندگی مطلوب و رفاه، حق آزادی بیان و نوشتن، حق عزل حکومت، حق سؤال پرسیدن از نمایندگان می‌شد؛ اما این نوع شهروندی با خود محدودیت‌هایی به همراه داشت از جمله این شهروندی فقط به افرادی اختصاص داشت که در درون مرزهای کشور بودند و بیرون از آن شهروند محسوب نمی‌شدند. به عبارتی شهروندی ملی نوعی شهروند دگر ستیز و غیرستیز است.

۴-۲- بعد از انقلاب فرانسه

قبل از شکل‌گیری انقلاب فرانسه، جامعه فرانسه سه طبقه بود اشراف، روحانیون و عامه مردم. تمام امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در دو گروه اول متمرکز بود؛ به طوری که منافع دو گروه اول منافع عامه تلقی می‌شد. همکاری دربار و کلیسا باعث شده بود رشد و تحرک اجتماعی و اصلاحات اجتماعی در نطفه خفه شود. این دو نیرو باعث سرکوب خواسته‌های مدنی و آزادی مردم شده بودند.

3. Exclusion

4. Inclusion

در چنین شرایط نامطلوبی، اندیشه‌های آزادی‌خواهانه علیه استبداد شاه و اشرافیت زمینه انقلاب را بر مبنای سه شعار آزادی، برابری و برادری فراهم آورد. با تصویب طرح «سی‌یس» در مجلس مؤسسان در سال ۱۷۸۹ متن حقوق بشر و شهروندی زمینه گذار فرانسه به آزادی و دموکراسی شد. اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه مشتمل بر ۱۷ ماده و آمیزه‌ای از ملاحظات مربوط به فرد و ملت است. در این اعلامیه آمده است هدف هر جامعه سیاسی حفظ طبیعی و زوال‌ناپذیر افراد است. این حقوق عبارتند از آزادی، مالکیت و امنیت در مقابل فشار. اصول برابر شامل منزلت انسان‌ها، آزادی عقیده و بیان افکار و عقاید، حاکمیت ذاتی ملت بر تعیین سرنوشت سیاسی اداری و هزینه‌های مالی و بودجه‌ای خود، حاکمیت قانون مبتنی بر اراده مردم، امنیت قضایی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از جمله حقوقی است که در اعلامیه مذکور برای افراد پیش‌بینی شده است. موارد فوق نشان می‌دهد اعلامیه، اصول حاکمیت مردم را در برابر حق الهی پادشاهان، برابری اجتماعی میان شهروندان، حق قانون‌گذاری مردم، آزادی بیان و مطبوعات و منع بازداشت خودسرانه را به رسمیت می‌شناسد و قائل به حذف حقوق خاص طبقه اشراف است. اعلامیه مبتنی بر حقوق طبیعی، جنبه جهان‌شمول دارد و تمام انسان‌ها را در بر می‌گیرد؛ اما به‌طور صریح به وضعیت زنان و بردگان اشاره نکرده است (بابائی، ۱۳۹۳).

بنابراین گفتنی است حقوق شهروندان طبق قانون تضمین شده است که شامل حق آزادی بیان، حق نوشتن، حق عزل حکومت و حق داشتن زندگی خصوصی و برخورداری از امنیت قضایی است. مشارکت آنها شامل مشارکت در انتخاب نمایندگان، رهبران سیاسی، مشارکت در ارتش، پرداخت مالیات، دفاع از کشور در مقابل تهاجمات و وظایف شامل وفاداری مردم به کشور، دفاع از آن، احترام به قانون و پذیرش فرمان‌های حکومتی می‌شد. بنابراین در انقلاب فرانسه همه شهروندان طبق قانون از شهروندی برخوردار می‌شدند و انحصار مربوط به طبقه یا گروه خاصی نبود؛ بلکه در ملت تبلور می‌یافت و حقوق و وظایف آنها هم طبق قانون تعریف می‌شد.

۵- مفهوم شهروندی در دوره پسا مدرن

۵-۱- شهروندی در دوران جهانی شدن

جهانی شدن پدیده‌ای است که ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دارد و به تغییرات چشمگیری در هر کدام از این ابعاد منجر می‌شود. به دلیل وجود کالاها، خدمات و ایده‌هایی که در طول مرزها رد و بدل می‌شود، ارتباطات میان فرهنگی و بین‌ذهنی روزبه‌روز در حال رشد و گسترش است و در تحول مفهوم شهروندی تأثیر به‌سزایی دارد. جهانی شدن دو تأثیر مهم می‌تواند داشته باشد. اول، حرکت افراد در طول مرزها برای کار و زندگی، مشکلاتی را برای هویت، تعلق و عضویت در یک جامعه سیاسی و گسترش حق عضویت به وجود می‌آورد. دوم، رشد چشمگیر سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی مفهوم حاکمیت ملی را زیر سؤال برده است (GANS, 2005: 1)؛ به طوری که امروزه هیچ کشوری ادعای استقلال و خودکفایی نمی‌تواند داشته باشد (البته حاکمیت کشورها از لحاظ حقوقی باقی خواهد ماند)؛ زیرا رشد اندیشه‌های گوناگون اجتماعی، نهادها، سازمان‌های غیردولتی و جنبش‌های اجتماعی بر سیاست و سیاست‌گذاری دولت‌ها تأثیر گذاشته‌اند و باعث شده‌اند دولت‌ها به توزیع اقتدار به سایر لایه‌های جامعه بپردازند. این بازتوزیع اقتدار یعنی بازاندیشی کردن در جایگاه مفاهیم اجتماعی مانند شهروندی؛ به عبارتی شهروندی در این دوره وارد عرصه بازاندیشی از لحاظ

جایگاه و شاخص‌ها شده است. دوره‌ای است که شهروندی دیگر به مفاهیم محلی، ملی و سنتی و از قبل تعریف شده پایبند نیست و خواستار ارتقا به فراتر از مرزهای محلی خود است.

جهانی شدن در بر گیرنده چالش‌های جدیدی برای شهروندی است که هم در دموکراسی‌های ریشه‌دار غربی و هم در دولت - ملت‌های نوظهور اروپای شرقی، آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا مشاهده می‌شود. رشد فزاینده حرکت و جابه‌جایی مردم در سطح بین‌المللی، مبنای تعلق^۱ به دولت - ملت را زیر سؤال برده است. ناهمگونی میان رسوم و ارزش‌های فرهنگی به صورت تصاعدی در حال رشد است؛ از این رو، دیگر زمان کافی برای پیاده کردن فرایندهای همگون‌ساز و فرهنگ‌پذیری وجود ندارد. مرزهای دولت - ملت در حال فرسایش است؛ چنانکه اکنون میلیون‌ها نفر تابعیت مضاعف «شهروندی چندگانه» دارند و در بیش از یک کشور زندگی می‌کنند. حکومت‌ها کم‌کم در می‌یابند قدرت آنها در زمینه کنترل اقتصاد، نظام رفاهی و فرهنگ ملی در حال افول است. بازارهای جهانی، شرکت‌های چندملیتی، نهادهای منطقه‌ای و فراملی و یک فرهنگ بین‌المللی جدید و فراگیر، همگی جایی را برای خود باز می‌کنند. این عقیده که شهروند باید بخش بیشتری از زندگی خود را در یک کشور صرف کند و تنها در یک هویت ملی مشترک سهیم باشد، کم‌کم اعتبار خود را از دست می‌دهد (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۲۳-۲۲).

یاسمین سویسال در کتاب «محدودیت‌های شهروندی» مفهومی متفاوت از «عضویت پساملی» را ارائه داده است. او معتقد است نظم صوری سنتی دولت ملی و عضویت در آن دیگر جوابگو نیست. بر این اساس او استدلال می‌کند دولت سازمانی مستقل و خودمختار نیست که بر جمعیت معین ملی احاطه داشته باشد؛ بلکه شاهد نظامی از دولت‌ها هستیم که به صورت قانونی و به هم پیوسته و با عضویت چندگانه است. سویسال همچنین معتقد است مفهومی جدید و جهانشمول‌تر از شهروندی ظهور کرده است که اصول سازمان‌دهنده و مشروعیت بخش آن بر پایه تعلق ملی نیست؛ بلکه بر پایه شخصیت جهانشمول بنیان می‌یابد (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۷۴-۷۵).

همگام با این تحولات ریشه‌های شهروندی باید به بیرون از جوامع محلی گسترش یابند تا تعهد در قبایل دیگر جوامع و اعمال حقوق در بسترهای مختلف را در بر گیرند. همان‌طور که لیستر استدلال کرده است که «یک نگرش فراگیر در خصوص شهروندی که تلاش دارد به آرزوهای لیبرال برابری برای همه افراد حیات بخشد باید هم بین‌المللی و هم چندلایه باشد». لیستر اظهار می‌دارد «بهترین راه درک شهروندی این است که آن را به مثابه طیفی درک کنیم که از سطح محلی به جهانی کشیده می‌شود» (فالکس، ۱۳۸۱: ۱۸۹).

هیتز می‌گوید: ضروری است که امکان‌پذیر بودن کامل این عقیده را بپذیریم که یک فرد می‌تواند هویت‌های مدنی چندگانه‌ای داشته باشد و وفاداری‌های چندگانه‌ای را احساس کند. این شهروندی چندگانه در صورتی به وجود می‌آید که شهروندی را از هویت‌های فرهنگی نظیر ملیت جدا کنیم (Heater, 2003: 58).

^۱. Belonging

هابر ماس معتقد است در جامعه همه شمول شهروند جهانی برخلاف جامعه دولت - مدرن یا دوره‌های گذشته، خودفهمی اخلاقی - سیاسی وجود دارد که مخصوص حیات دموکراتیک خاص است. بر این مبنا او استدلال می‌کند اگر شهروندان جهانی بخواهند به سازماندهی خود در عرصه جهانی بپردازند و شکلی از نمایندگی انتخابی دموکراتیک بیافرینند، مبنایی جز خودفهمی حقوقی - اخلاقی برای همبستگی هنجاری ندارند که حقوق بشر به مثابه یک هنجار حقوقی با محتوایی به طور مطلق اخلاقی، کل چارچوب هنجاری یک جامعه جهان وطن را تشکیل می‌دهد. به نظر هابر ماس این امر شدنی است اگر:

۱. عضویت شهروندان در سازمان‌های جهانی به واسطه ملیت آنها نباشد؛ بلکه به واسطه داشتن نماینده‌ای در یک سازمان جهانی باشد که از طریق انتخابات مستقیم برای یک نهاد بالاتر از سطح ملی و محلی صورت گیرد؛
 ۲. تشکیل یک دادگاه جنایی با صلاحیت‌های معمول که احکام آن برای حکومت‌های ملی نیز الزام‌آور باشد؛
 ۳. جایگزین کردن شورای امنیت با یک شعبه اجرایی دارای اختیارات وسیع تحقق یابد (هابر ماس، ۱۳۸۴: ۱۵۷).

جهانی‌شدن، گسترش همبستگی‌هایی را ترغیب کرده است که مرزهای ملی، محلی و سنتی را پشت سر گذاشته‌اند و شهروندان، جوامع سیاسی گوناگون را با یکدیگر متحد ساخته‌اند. بسیاری معتقدند جامعه مدنی جهانی آغاز عصر جدیدی از همکاری میان انسان‌ها است (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۱۳۶۷). جامعه سیاسی جدید که در آن همه انسان‌ها با هم برابرند به شکستن ماهیت انحصارگونه شهروندی از زمان گذشته تا به حال (شهروندی ملی) منجر شده است. در این عصر تعلق، وفاداری، هویت و فرهنگ شهروندی شهروندان به خارج از مکان و مرزهای کشورها کشیده شده است و این بار با نوع جدیدی از جامعه سیاسی و با فرهنگ سیاسی جدید جهانی روبه‌رو هستیم که به رشد مفهوم شهروند جهانی منجر شده‌اند.

۲-۵- گروه‌های واجد شرایط شهروندی در عصر جهانی شدن

در عصر جهانی‌شدن بر تنوع و تکثر و «صدادادن» به «حاشیه‌ای‌ها» یا «تبعیدی‌ها» تأکید می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۲۷۰). در این دوره هدف به مرکز آوردن گروه‌های فراموش شده است. این فراموش‌شدگان شامل مهاجران، کودکان، زنان، همجنس‌بازان، اقلیت‌های دینی و ... است. این گروه‌ها در جوامع ملی یا به‌عنوان بیگانه یا شهروند درجه دوم یا به‌دلیل ترس از سرکوب و اخلاق سرکوبگر جوامع خود توانایی ابراز وجود ندارند. امروزه گسترش جنبش‌های اجتماعی و شکل‌گیری گسترده ارتباطات و دنیای تکنوترونیک، مرز میان هم‌فهمی و ارتباط ذهنی و بینادنی میان آنها را برداشته است و همه آنها به فهم مشترکی از هویت خود رسیده‌اند. این نوع جنبش‌ها با طرح‌کردن خواسته‌های خود در سطح جهانی توانسته‌اند جایگاه خود را در ساختار جهانی و سیاست جهانی مشخص کنند. هدف آنها مشخص کردن کاستی‌های حقوقی، اخلاقی و مدنی ایجادشده در جوامع خود است تا از این طریق کشورها به پاسخگویی بیشتر و سوق دادن آنها به سوی اخلاق مسئولیت وادار کنند. آنها خواستار هویتی جدید هستند که با دولت‌ها به رسمیت شناخته شود. این گروه‌ها وظیفه خود می‌دانند با ایجاد فضای گفتمانی، اخلاق گفتمانی و ارتباط بین‌الذلهانی میان گروه‌های مختلف در دنیا به تعریف مشترکی از خواسته‌های خود برسند تا بتوانند هویت خود را با آن تعریف کنند و حق و حقوق خود را طبق اعلامیه حقوق بشر و شهروندی یعنی برابری تمام انسان‌ها فارغ از نژاد و جنسیت بتواند دولت‌ها را وادار به احقاق حقوق خود

کنند و مسئولیت خود می‌دانند دولت‌ها را به بازاندیشی در سیاست‌های خود وادار کنند و با سازماندهی خود در جامعه مدنی جهانی بتوانند سازمان‌های بین‌المللی را بیشتر به خواسته‌های خود متوجه کنند. به عبارتی این گروه‌ها خواستار آزادی و دموکراسی بیشتر برای دموکراسی هستند و این امر تنها در اجتماعی جهانی محقق می‌شود که شامل اجتماع کل بشریت است. به عبارتی در دوره جهانی شدن، هدف، تقویت احساس مسئولیت در برابر نوع انسان و احقاق حقوق تمام انسان‌ها است؛ یعنی تلاش برای تکامل عقلانی انسان.

شهروندی دوران مدرن و پسامدرن

نوع جامعه یا دوره	شهروندان	ویژگی‌های شهروندی	حقوق	وظایف	مشارکت
مدین انقلاب فرانسه دولت - ملت‌های	افراد داخل مرزهای سرزمینی	شهروندی مبتنی بر ملیت (پایوند شهروندی با ملیت)، تاکید بر حقوق سیاسی و حقوق مدنی، توسعه دموکراسی	برخوردهاری اتباع از حقوق مدنی- سیاسی و اجتماعی و محرومیت دیگران از آن	کمک به حفظ و یکپارچگی دولت و جامعه. مسئولیت پذیری در قبال مسائل کشوری.	مشارکت در امور سیاسی و حقوقی و مدنی.
پسامدرن	کل افراد سراسر کره زمین	شهروندی مبتنی بر حقوق انسانی، چندگانه، جهانی محور، حقوق و وظایف گسترده، فراگیر، چند پندی	تاکید بر حقوق همه انسان‌ها	تلاش در راستای اجرای عدالت و حقوق بشر.	مشارکت در جامعه مدنی جهانی.

نتیجه‌گیری

هدف ما در این مقاله مقایسه میان شهروند ملی و شهروند جهان وطن بود. شهروندی مفهومی است که بر رابطه دوسویه دولت و جامعه سیاسی ناظر است که حد و مرز هرکدام را قانون مشخص می‌کند. در دوران باستان، شهروندی به افراد خاصی محدود می‌شد و مردم مجبور بودند خود را وقف خدمت به اجتماع کنند؛ چون فضیلت واقعی در خدمت به شهر و مردن برای شهر و کشور بود. تحولات تاریخی به تغییرات در این مفهوم منجر شد. یکی از مهم‌ترین این تغییرات شکل‌گیری دولت - ملت‌ها بود. عهدنامه وستفالی که تولد یک مفهوم جدید به نام دولت سرزمینی را نوید می‌داد همراه با خود تحولات زیادی را ایجاد کرد. این تحول ملت‌سازی بود؛ مردمی که در چهارچوب سرزمینی مشخص زندگی می‌کنند و زبان و فرهنگ مشترکی دارند. این تحول باعث شد شهروندی ملی نیز شکل بگیرد؛ شهروندی که با وقوع انقلاب فرانسه نمود بیشتری پیدا کرد. این نوع شهروندی مرزمحور و بیشتر در قبال افراد آن سرزمین احساس مسئولیت می‌کرد و در قبال دولت آن پاسخگو بود؛ به عبارتی این نوع شهروندی بر پایه غیریت‌سازی شکل گرفت. انتقادات زیادی به این نوع شهروندی شده است؛ به طوری که برخی در مقابل آن مدل‌های گوناگونی از شهروندی از جمله شهروندی چندگانه، شهروندی مضاعف، شهروندی جهان وطن و ... مطرح کرده‌اند که خود، نشانی از محدودیت شهروند ملی و بازتعریف کردن آن است. دوران جهانی شدن سنتزی از تحولات

تاریخی گذشته و حال است و تغییرات بی شماری را شامل شده است؛ اقتصادها به هم قفل شده اند، فرهنگها در هم ترکیب شده اند و دولتها تحت فشار نیروها و سازمانهای جهانی قرار گرفته اند. این تحولات باعث شده است مردم دنیا نسبت به هم احساس مسئولیت کنند و همدیگر را شهروند بدانند؛ بنابراین این دوره، دوره بازاندیشی شهروندی و شکل گیری نوع جدید از شهروندی به نام شهروند جهان وطن است که دغدغه آن مردم جهان است.

منابع و مآخذ

فارسی

- براتعلی‌پور، م. (۱۳۸۴). *شهروندی و سیاست نوفضیلت‌گرا*، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- بلیس، ج. و اسمیت، ا. (۱۳۸۳). *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه راه چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر (دو جلد).
- توسلی، غ.ع. و نجاتی حسینی، م. (۱۳۸۳). «واقعیت اجتماعی شهروندی در ایران»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره پنجم، شماره ۲.
- حسین آبادی، م. و تقوایی، ع.ا. (۱۳۸۸). «آموزش شهروندی و رویکرد محله محوری: نقش نهادها و ارکان محله‌ای در آموزش شهروندی»، *مجله هنر و معماری: مسکن و محیط روستا*، بهار ۱۳۸۸، شماره ۱۲۵.
- سیف‌زاده، ح. (۱۳۹۰). *اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)*، تهران: نشر میزان.
- شیبانی، م. (۱۳۸۱). «شهروندی و رفاه اجتماعی»، *فصلنامه علمی- پژوهشی رفاه اجتماعی*، سال اول، شماره ۴.
- فالکس، کیث (۱۳۸۱). *شهروندی*، ترجمه دلفروز، م.ت.، تهران: انتشارات کویر.
- فر میهنی فراهانی، م. (۱۳۸۹). *تربیت شهروندی*، تهران: آبیژ.
- کاستلز، ا. و دیویدسون، ا. (۱۳۸۲). *شهروندی و مهاجرت؛ جهانی‌شدن و سیاست تعلق*، ترجمه تقی‌لو، ف.، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مشیرزاده، ح. (۱۳۹۲). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: نشر سمت.
- نش، ک. (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی‌شدن، سیاست و قدرت*، ترجمه دلفروز، م.ت.، تهران: انتشارات کویر.
- نوابخش، م. (۱۳۸۲). «بررسی مفهوم شهروندی از دیدگاه جامعه‌شناسی»، *فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی*، سال دوم، شماره ۱۰.
- هزارجریبی، ج. و صفری شالی، ر. (۱۳۸۹). «بررسی تعامل دو مفهوم شهروندی و امنیت اجتماعی»، *پژوهش‌نامه نظم و امنیت اجتماعی*، شماره ۱۱.
- هابرماس، ی. (۱۳۸۴). *جهانی‌شدن و آینده دموکراسی؛ منظومه پساملی*، ترجمه پولادی، ک.، تهران: نشر مرکز.
- بابائی نوید، اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه،
<http://www.pajooh.com/fa/index.php?Page=definition&UID=37083,1393>

لاتین

- Heater, D. (2003). *A Brief History of Citizenship*, New York: New York University Press.
- GANS, J. (2005). *Citizenship in the Context of Globalization*, dall Center for Studies in Public Policy, The University of Arizona.